نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۲۶۰ – ۲۴۳

چارچوب سیاستی چندلایه برای مواجهه با خشونت جنسیتی: تلفیق حقوق بشر و عدالت در پرتو الزامات هنجاری

مهدی مرادزاده [۱]
محمدعلی کفایی فر [۲]
حجت اله ابراهیمیان [۳]

چکیده

خشونت مبتنی بر جنسیت در دهه‌های اخیر به یکی از کانونی‌ترین موضوعات نظام بین‌المللی حقوق بشر تبدیل شده است. این پدیده، فراتر از یک رفتار مجرمانه منفرد، ریشه در ساختارهای نابرابر قدرت، کلیشه‌های جنسیتی نهادینه و کاستی‌های نظام‌های حقوقی و حمایتی دارد. اتکای صرف به عدالت کیفری سنتی به دلیل تمرکز واکنشی، بار اثبات سنگین و غفلت از ابعاد روانی و اجتماعی خشونت، با ناکارآمدی مواجه است. در مقابل، رهیافت های عدالت ترمیمی و عدالت اجتماعی نیز به تنهایی قادر به پاسخ گویی جامع نیستند. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و تکیه بر اسناد بین‌المللی حقوق بشر، نظریه‌های عدالت و رویه‌های نهادهای نظارتی، به دنبال طراحی چارچوبی سیاستی و چندلایه مبتنی بر تلفیق حقوق بشر و عدالت است. یافته‌ها نشان می‌دهد الگوی مطلوب باید بر چهار لایه اصلی استوار باشد: پیشگیری ساختاری، پاسخ کیفری حمایت محور، جبران و بازتوانی، و پایش مستمر. مؤلفه محوری، قراردادن بزه‌دیده در مرکز هندسه تحلیلی است؛ بزه‌دیده‌ای که صاحب حق و کرامت تلقی می‌شود. چارچوب پیشنهادی با عبور از منطق واکنش‌های حداقلی و بازآرایی عقلانیت حقوقی، الگویی هنجاری برای ارزیابی سیاست های ملی و اصلاح نظام‌های حقوقی ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی

خشونت مبتنی بر جنسیت، حقوق بشر، عدالت کیفری، عدالت ترمیمی، عدالت اجتماعی، چارچوب سیاستی چندلایه، کرامت انسانی، بزه دیده محوری.

۱. گروه حقوق عمومی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.
Email: mehdi.moradzadeh@iau.ac.ir
۲. گروه حقوق بین الملل، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: 1753831660@iau.ac.ir
۳. گروه حقوق عمومی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.
Email: ebrahimian@iau.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۲۱ پذیرش نهایی: ۱۴۰۵/۳/۱۶

طرح مسأله

خشونت مبتنی بر جنسیت در دهه‌های اخیر به یکی از کانونی‌ترین موضوعات نظام بین‌المللی حقوق بشر تبدیل شده است. این پدیده که عمدتاً زنان و دختران را هدف قرار می‌دهد، نه تنها نقض آشکار کرامت انسانی، حق حیات، امنیت شخصی و آزادی از رفتارهای تحقیرآمیز محسوب می‌شود، بلکه بازتاب‌دهنده ساختارهای نابرابر قدرت، کلیشه‌های جنسیتی نهادینه، الگوهای تبعیض‌آمیز فرهنگی و کاستی‌های نظام‌های حقوقی و حمایتی است (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بند ۹؛ فریزر، ۲۰۰۹: ۱۶؛ بانچ، ۲۰۰۱: ۴۸۷). برخلاف رویکردهای تقلیل گرایانه که خشونت جنسیتی را صرفاً به رفتارهای مجرمانه فردی یا انحرافات روانی فرو می‌کاهند، تحلیل‌های معاصر حقوق بشری بر ماهیت ساختاری و نهادی این پدیده تأکید دارند و آن را در پیوند با سلطه مردسالارانه، نابرابری اقتصادی و فرهنگی، و ناکارآمدی نظام‌های پاسخ‌گویی بازتعریف می‌کنند (کانل، ۲۰۰۵: ۷۳؛ بوردیو، ۲۰۰۱: ۲).

با وجود پیشرفت‌های چشمگیر در شناسایی هنجاری خشونت مبتنی بر جنسیت و تدوین اسناد الزام‌آور بین‌المللی و منطقه‌ای—از کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان (سازمان ملل متحد، ۱۹۷۹) و توصیه‌های عمومی شماره ۱۹ و ۳۵ آن گرفته تا کنوانسیون استانبول (شورای اروپا، ۲۰۱۱) و کنوانسیون بِلِم دو پارا (سازمان کشورهای آمریکایی، ۱۹۹۴)—همچنان شکاف عمیقی میان تعهدات رسمی دولت‌ها و تحقق عملی حمایت مؤثر از بزه‌دیدگان وجود دارد. آمارهای بین‌المللی نشان می‌دهند که کمتر از ۴۰ درصد زنان قربانی خشونت، آن را به مقامات رسمی گزارش می‌کنند و از این تعداد نیز تنها بخشی وارد فرآیند کیفری می‌شوند (سازمان ملل زنان، ۲۰۲۱: ۶). این شکاف، نه ناشی از بی‌میلی قربانیان، بلکه حاصل بی‌اعتمادی ساختاری به نهادهای عدالت، موانع اقتصادی و اجتماعی، کلیشه‌های قضایی و فقدان حمایت‌های رویه‌ای مؤثر است (هرمان، ۲۰۰۵: ۵۷۳؛ تمکین و کراهه، ۲۰۰۸: ۲۱۴).

بسیاری از نظام‌های حقوقی، به‌ویژه در مواجهه با خشونت خانگی و جنسی، عمدتاً بر سازوکارهای عدالت کیفری سنتی تکیه کرده‌اند. این رویکرد، هرچند در اعمال مجازات، اعلام قبح اجتماعی خشونت و تضمین پاسخ‌گویی مرتکبان ضروری است، به‌دلیل تمرکز واکنشی و پسینی، ساختار خشک دادرسی، بار اثبات سنگین بر دوش قربانی، و غفلت از ابعاد روانی، اجتماعی و اقتصادی خشونت، با ناکارآمدی‌های جدی مواجه است (دالی، ۲۰۰۶: ۶۰۳؛ کاسینز، ۲۰۰۶: ۸۱). در موارد بسیاری، فرآیند کیفری خود به منبع «آسیب ثانویه» برای بزه دیده تبدیل می‌شود و به جای حمایت و ترمیم، سبب انزوای بیشتر، بی‌اعتباری و انصراف از پیگیری حقوقی

می‌گردد (جردن، ۲۰۰۴: ۳۳؛ هرمان، ۲۰۰۵: ۵۸۴).

در واکنش به این کاستی‌ها، در دهه‌های اخیر رهیافت‌های نوین عدالت، از جمله عدالت ترمیمی و عدالت اجتماعی، وارد گفتمان حقوقی شده اند. عدالت ترمیمی، برخلاف الگوی کیفری که بر تقابل دولت و مرتکب متمرکز است، بر ترمیم آسیب، بازسازی کرامت قربانی، مشارکت فعال بزه‌دیده در فرآیند پاسخ‌گویی، و مسئولیت‌پذیری داوطلبانه مرتکب تأکید دارد (زهر، ۲۰۰۲: ۱۸؛ مارشال، ۱۹۹۹: ۵). با این حال، کاربست عدالت ترمیمی در جرائم خشونت مبتنی بر جنسیت، به‌ویژه در بستر روابط نابرابر قدرت خانوادگی، با چالش‌های جدی مواجه است و نیازمند احتیاط، غربالگری دقیق و تضمین‌های حمایتی قوی می‌باشد (استابز، ۲۰۰۷: ۱۶۶؛ دالی و استابز، ۲۰۰۶: ۱۹). از سوی دیگر، عدالت اجتماعی با برجسته‌سازی نقش تبعیض‌های ساختاری، فقر، نابرابری در آموزش و اشتغال، و حذف نمادین زنان از عرصه عمومی، بر ضرورت اصلاح زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی مولد خشونت تأکید می‌کند (فریزر، ۲۰۰۹: ۲۷؛ سن، ۱۹۹۹: ۷۴).

با این حال، تجربه نظری و عملی نشان داده است که هیچ یک از این رویکردها–کیفری، ترمیمی یا اجتماعی–به تنهایی قادر به پاسخ گویی جامع به پدیده پیچیده، چندلایه و ساختاری خشونت مبتنی بر جنسیت نیست. اتکای صرف به عدالت کیفری، حمایت از بزه‌دیده را نادیده می‌گیرد؛ تکیه بر عدالت ترمیمی بدون پشتوانه کیفری، ممکن است به تضعیف پاسخ‌گویی منجر شود؛ و عدالت اجتماعی بدون سازوکارهای حقوقی الزام‌آور، در سطح شعار باقی می‌ماند. از این رو، در ادبیات معاصر حقوق بشر و سیاست گذاری عمومی، به جای گزینش یک الگو، بر ضرورت تلفیق و هم افزایی این رویکردها در قالب یک چارچوب سیاستی چندلایه تأکید شده است (بریث‌ویت، ۲۰۰۲: ۲۹؛ سازمان ملل زنان، ۲۰۲۰: ۱۸؛ گاوریلیدس، ۲۰۰۷: ۹۱). چنین چارچوبی می‌کوشد تا با پیوند نظام‌مند میان پیشگیری ساختاری، پاسخ کیفری حمایت‌محور، جبران و بازتوانی، و پایش مستمر، پاسخی منسجم، بزه‌دیده‌محور و پایدار به خشونت مبتنی بر جنسیت ارائه دهد و از پراکندگی، موازی‌کاری و گسست نهادی جلوگیری کند.

بر این اساس، پرسش اصلی مقاله حاضر آن است که اصول، مؤلفه‌ها و معماری یک چارچوب سیاستی چندلایه مبتنی بر تلفیق حقوق بشر و عدالت برای مواجهه با خشونت جنسیتی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش، مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر اسناد بین المللی حقوق بشر، نظریه‌های عدالت، رویه‌های نهادهای نظارتی و قضایی، و تجارب تطبیقی، ابتدا مبانی هنجاری چارچوب پیشنهادی (اصول حقوق بشری و اصول عدالت) را تبیین می کند، سپس معماری نظام چندلایه پاسخ گویی را در چهار سطح ترسیم می‌نماید و در نهایت، الزامات تقنینی و نهادی تحقق این چارچوب را مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف نهایی آن است که چارچوبی تحلیلی و هنجاری ارائه شود که بتواند به عنوان معیاری برای ارزیابی سیاست های ملی و

راهنمایی برای اصلاح نظام‌های حقوقی در جهت تحقق عدالت جنسیتی و حمایت مؤثر از بزه‌دیدگان خشونت مورد استفاده قرار گیرد.

۱. روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر ماهیت و روش، در زمره تحقیقات بنیادی-نظری قرار می‌گیرد و با رویکردی توصیفی-تحلیلی به انجام رسیده است. این پژوهش از آن جهت بنیادی محسوب می‌شود که هدف آن، نه حل یک مسئله عملیِ فوری و موردی، بلکه توسعه دانش نظری در حوزه تلاقی حقوق بشر، نظریه‌های عدالت و سیاست‌گذاری جنسیتی است. از سوی دیگر، ماهیت توصیفی-تحلیلی پژوهش بدین معناست که نگارنده ابتعاً به توصیف و تبیین ابعاد مفهومی و ساختاری خشونت مبتنی بر جنسیت پرداخته، سپس با اتکا بر چارچوب‌های نظری مستخرج از منابع معتبر، به تحلیل انتقادی رویکردهای موجود و در نهایت به طراحی الگویی نوین برای پاسخ‌گویی چندلایه مبادرت ورزیده است.

روش گردآوری داده‌ها در این پژوهش، کتابخانه‌ای و اسنادی می‌باشد. تمامی داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز از طریق مراجعه مستقیم به منابع اولیه و ثانویه گردآوری شده‌اند. این منابع شامل سه دسته اصلی هستند:

دسته نخست: اسناد بین‌المللی حقوق بشر از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶)، کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹) و توصیه‌های عمومی شماره ۱۹ (۱۹۹۲) و ۳۵ (۲۰۱۷) کمیته ناظر بر آن، کنوانسیون استانبول (۲۰۱۱)، کنوانسیون بِلِم دو پارا (۱۹۹۴)، پروتکل ماپوتو (۲۰۰۳)، و نیز اسناد نرم‌حقوقی نظیر پلتفرم اقدام پکن (۱۹۹۵)، دستورکار توسعه پایدار ۲۰۳۰ و قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد.

دسته دوم: رویه‌های قضایی بین‌المللی و منطقه‌ای به ویژه آرای دیوان اروپایی حقوق بشر

(از جمله پرونده‌هایOpuz v. Turkey ، Eremia v. Moldova وT.M. and C.M. v. Moldova) آرای دیوان بین‌آمریکایی حقوق بشر (به ویژه پرونده Cotton Field v.) (Mexico، و گزارش‌های کمیسیون آفریقایی حقوق بشر (از جمله پرونده Doebbler v. (Sudan).

دسته سوم: منابع نظری و تحلیلی شامل آثار مکتوب اندیشمندانی چون مارتا نوسبام، آمارتیا سن، نانسی فریزر، کاترین مک‌کینون، جان بریث‌ویت، هوارد زهر، سالی انگل مری، و نیز

پژوهش‌های داخلی و خارجی منتشرشده در مجلات علمی-پژوهشی معتبر در حوزه حقوق بشر، حقوق کیفری، مطالعات جنسیت و سیاست‌گذاری عمومی.

روش تجزیه و تحلیل داده‌ها در این پژوهش، تحلیل محتوای کیفی و استدلال حقوقی می‌باشد. به این ترتیب که پس از گردآوری داده‌ها، مفاهیم، اصول و قواعد مستخرج از منابع، با استفاده از تکنیک‌های تحلیل مفهومی و استدلال هنجاری، دسته‌بندی، تفسیر و ارزیابی شده‌اند. در فرآیند تحلیل، نگارنده کوشیده است تا با شناسایی روابط میان مفاهیم کلیدی (از جمله خشونت مبتنی بر جنسیت، کرامت انسانی، عدالت کیفری، عدالت ترمیمی، عدالت اجتماعی و تعهدات مثبت دولت)، چارچوب نظری منسجمی را صورت‌بندی کرده و بر مبنای آن، معماری یک نظام چندلایه پاسخ‌گویی را ترسیم نماید. همچنین، از روش تحلیل انتقادی برای ارزیابی کاستی‌های رویکردهای صرفاً کیفری و شناسایی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های عدالت ترمیمی در بستر خشونت خانوادگی بهره گرفته شده است.

۲. مبانی هنجاری چارچوب سیاستی

طراحی هر چارچوب سیاستی مؤثر در حوزه خشونت مبتنی بر جنسیت، پیش از هر چیز نیازمند تبیین مبانی هنجاری و اصول راهنمایی است که جهت گیری پاسخ های حقوقی و نهادی را تعیین می کند. این مبانی را می توان در دو دسته اصلی جای داد: اصول بنیادین حقوق بشر و اصول عدالت (کیفری، ترمیمی و اجتماعی).

۲-۱. اصول حقوق بشر به عنوان مبنای سیاست‌گذاری

نخست، اصل کرامت انسانی و منع تبعیض شالوده نظام حقوق بشر را تشکیل می دهد. کرامت انسانی در اسناد بنیادین حقوق بشر، به ویژه اعلامیه جهانی حقوق بشر، به عنوان وصفی ذاتی، غیرقابل سلب و برابر برای همه افراد شناسایی شده است؛ وصفی که دولت ها را ملزم می سازد در تنظیم قواعد حقوقی و سیاست های عمومی، هرگونه تمایز ناروا را نفی کنند (سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸: ماده ۱؛ آلستون و گودمن، ۲۰۱۳: ۱۶۲). از این منظر، خشونت مبتنی بر جنسیت نه صرفاً تعرضی فردی، بلکه نمود ساختاری نقض کرامت انسانی است که از رهگذر تثبیت روابط نابرابر قدرت و کلیشه های جنسیتی، انسان را به واسطه جنسیت او در موقعیتی فرودست قرار می دهد (بانچ، ۲۰۰۱: ۹). پیوند کرامت انسانی با اصل منع تبعیض، در مواجهه با خشونت مبتنی بر جنسیت، واجد اهمیتی مضاعف است؛ زیرا تبعیض جنسیتی، چه در قالب قواعد صریح حقوقی و چه در شکل رویه‌ها و نگرش‌های نهادی، بستر مشروعیت‌بخشی به خشونت و تداوم آن را فراهم می سازد (فردمن، ۲۰۱۱: ۲۵). کمیته رفع تبعیض علیه زنان، خشونت مبتنی بر جنسیت را شکلی از تبعیض دانسته و دولت‌ها را ملزم به اصلاح قوانین و رویه‌های تبعیض‌آمیز

کرده است (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بند ۲۱).

دوم، حق تساوی در حمایت قانونی و حفاظت مؤثر ایجاب می کند دولت ها نه تنها قوانین حمایتی وضع کنند، بلکه دسترسی عملی و برابر بزه دیدگان به این حمایت ها را نیز تضمین نمایند. بر اساس این اصل، دولت‌ها مکلف‌اند تضمین کنند که همه افراد، بدون تبعیض مبتنی بر جنسیت، به طور برابر از حمایت قانون، سازوکارهای قضایی و تدابیر حفاظتی برخوردار شوند؛ تعهدی که صرفاً به برابری صوری در متن قوانین محدود نمی شود، بلکه مستلزم تحقق برابری عملی و مؤثر در دسترسی به حمایت و عدالت است (سازمان ملل متحد، ۱۹۶۶: مواد ۲ و ۲۶؛ نوواک، ۲۰۰۵: ۵۲). در رویه نهادهای حقوق بشری، بارها تأکید شده است که فقدان حمایت مؤثر، حتی در صورت وجود قوانین ظاهراً بی طرف، می تواند خود مصداق نقض اصل برابری و منع تبعیض تلقی شود (دیوان اروپایی حقوق بشر، ۲۰۰۹: بندهای ۱۵۹-۱۶۶). کمیته رفع تبعیض علیه زنان تصریح کرده است که دولت‌ها نه‌تنها موظف به جرم‌انگاری خشونت مبتنی بر جنسیت هستند، بلکه باید با اتخاذ تدابیر حمایتی، رویه ای و نهادی، اطمینان حاصل کنند که بزه دیدگان در عمل قادر به استفاده از این حمایت‌ها باشند (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بندهای ۲۴-۲۶).

سوم، تکلیف دولت به پیشگیری، رسیدگی و جبران (اصل مراقبت مقتضی) دولت را موظف می سازد با اتخاذ تدابیر تقنینی، قضایی و اداری، از بروز خشونت جلوگیری کرده، به موارد ارتکابی رسیدگی نموده و خسارت وارده را جبران کند. در چارچوب حقوق بشر، تعهدات دولت‌ها در قبال خشونت مبتنی بر جنسیت صرفاً به منع مداخله مستقیم یا پرهیز از ارتکاب نقض محدود نمی شود، بلکه شامل مجموعه ای از تعهدات مثبت است که ذیل سه محور پیشگیری، رسیدگی و جبران قابل صورت‌بندی است (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بندهای ۲۴-۲۸؛ آلستون و گودمن، ۲۰۱۳: ۲۰۶). در این معنا، خشونت مبتنی بر جنسیت نه صرفاً کنشی فردی، بلکه پدیده‌ای است که مسئولیت دولت را به‌واسطه قصور یا ناتوانی در انجام تعهدات مثبت برمی‌انگیزد. نهادهای حقوق بشری تصریح کرده‌اند که تأخیر، بی‌توجهی یا رسیدگی صوری به شکایات مربوط به خشونت مبتنی بر جنسیت، خود می تواند مصداق نقض حقوق بشر و تبعیض تلقی شود (مک کوئیگ، ۲۰۱۱: ۱۵۱). جبران خسارت، به‌عنوان سومین رکن تعهدات دولت، بیانگر آن است که پاسخ حقوقی به خشونت مبتنی بر جنسیت نمی تواند به مجازات یا رسیدگی کیفری محدود بماند؛ بلکه شامل اعاده وضع سابق، جبران مادی و معنوی، توان بخشی، رضایت و تضمین عدم تکرار می‌شود (سازمان ملل متحد، ۲۰۰۵: بند ۲۰؛ دوگان و ابوشرف، ۲۰۰۶: ۶۲۹).

۲-۲. اصول عدالت کیفری، ترمیمی و اجتماعی

در کنار اصول حقوق بشری، هر سیاست گذاری مؤثر باید سه لایه عدالت را در نظر گیرد. عدالت کیفری با تأکید بر جرم‌انگاری، مسئولیت‌پذیری مرتکب و حمایت رویه‌ای از بزه‌دیده، نقش نمادین و هنجاری مهمی در اعلام عدم‌تحمل خشونت مبتنی بر جنسیت ایفا می‌کند. عدالت کیفری در این چارچوب، دیگر صرفاً به‌عنوان سازوکاری برای اعمال مجازات و حفظ نظم عمومی تلقی نمی‌شود، بلکه به‌مثابه ابزاری برای تضمین حمایت مؤثر از بزه‌دیدگان نقض‌های جدی حقوق بشر بازتعریف شده است (داف و همکاران، ۲۰۰۷: ۷؛ هرمان، ۲۰۰۵: ۵۷۲). اسناد بین‌المللی حقوق بشر تصریح دارند که فرآیندهای کیفری باید به‌گونه‌ای طراحی و اجرا شوند که بزه‌دیدگان بتوانند بدون تبعیض، ترس یا تحقیر، به آن‌ها دسترسی یابند و از حمایت‌های لازم برخوردار شوند (سازمان ملل متحد، ۱۹۸۵: بندهای ۴-۶). در حوزه خشونت مبتنی بر جنسیت، این الزامات اهمیت ویژه‌ای می‌یابند، زیرا بزه‌دیدگان غالباً در معرض فشارهای اجتماعی، کلیشه‌های جنسیتی و خطر بازبزه‌دیدگی در جریان رسیدگی‌های کیفری قرار دارند (تمکین و کراهه، ۲۰۰۸: ۲۱۹).

عدالت ترمیمی با تمرکز بر بازسازی رابطه، ترمیم آسیب، مشارکت فعال قربانی و مسئولیت پذیری داوطلبانه مرتکب، به عنوان رویکردی مکمل در کنار عدالت کیفری مطرح می شود. عدالت ترمیمی، برخلاف الگوی سنتی عدالت کیفری که عمدتاً بر نقض هنجار و پاسخ دولت به مرتکب متمرکز است، خشونت را به‌مثابه آسیبی به اشخاص، روابط و اجتماع در نظر می‌گیرد و ازاین‌رو، تلاش می‌کند پاسخ حقوقی را به‌گونه‌ای سامان دهد که ترمیم این آسیب‌ها در مرکز توجه قرار گیرد (زهر، ۲۰۰۲: ۱۹؛ دالی، ۲۰۱۱: ۱۴). از منظر حقوق بشر، اهمیت عدالت ترمیمی در آن است که امکان به‌رسمیت‌شناختن عاملیت، صدا و تجربه زیسته بزه‌دیده را فراهم می‌آورد؛ امری که در بسیاری از فرآیندهای کیفری کلاسیک، به‌دلیل تمرکز بر تقابل دولت و مرتکب، نادیده گرفته می شود (هرمان، ۲۰۰۵: ۵۷۸). با این حال، استفاده از عدالت ترمیمی در حوزه خشونت مبتنی بر جنسیت، به‌ویژه خشونت خانوادگی، با حساسیت‌ها و انتقادات جدی همراه است و مستلزم ارزیابی فردی، غربالگری دقیق، تضمین امنیت قربانی و امکان انصراف در هر مرحله می‌باشد (استابز، ۲۰۰۷: ۱۶۶؛ دالی و استابز، ۲۰۰۶: ۱۹).

عدالت اجتماعی با برجسته‌سازی نقش تبعیض‌های ساختاری، فقر، نابرابری در آموزش و اشتغال، و حذف نمادین زنان از عرصه عمومی، بر ضرورت اصلاح زمینه های اجتماعی و اقتصادی مولد خشونت تأکید می کند. عدالت اجتماعی در این معنا، مستلزم شناسایی و اصلاح ساختارهای نابرابر، روابط قدرت و سازوکارهای تبعیض‌آمیز است (فریزر، ۲۰۰۹: ۲۷؛ سن، ۱۹۹۹: ۷۴). کمیته رفع تبعیض علیه زنان تصریح کرده است که خشونت مبتنی بر جنسیت ریشه در

الگوهای تاریخی نابرابری و سلطه دارد و مقابله مؤثر با آن، مستلزم اقداماتی فراتر از واکنش به مصادیق فردی خشونت است (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بندهای ۱۰-۱۲). در اندیشه قابلیت ها نیز، خشونت مبتنی بر جنسیت به عنوان عاملی بازدارنده در مسیر تحقق توانمندی های اساسی انسان تحلیل می شود و عدالت اجتماعی باید معطوف به ایجاد شرایطی باشد که در آن، افراد بتوانند بدون ترس از خشونت، قابلیت های بنیادین خود را تحقق بخشند (نوسبام، ۲۰۱۱: ۳۳). نکته کلیدی آن است که این سه رویکرد نه در تقابل، بلکه در قالب یک نظام مکمل و هم افزا باید به کار گرفته شوند. تمرکز صرف بر عدالت کیفری، بدون پیوند با عدالت ترمیمی و اجتماعی، پاسخی ناقص و ناپایدار به خشونت جنسیتی خواهد بود (بریث ویت، ۲۰۰۲: ۳۰؛ گاوریلیدس، ۲۰۰۷: ۹۱).

۳. معماری نظام چندلایه پاسخ‌گویی

بر اساس مبانی هنجاری پیش گفته، چارچوب سیاستی پیشنهادی این مقاله مبتنی بر چهار لایه اصلی است که هر یک کارکرد مشخصی در چرخه مواجهه با خشونت ایفا می‌کنند و به صورت پیوسته و هماهنگ با یکدیگر عمل می‌نمایند. تحقق تعهدات حقوق بشری دولت‌ها در قبال خشونت مبتنی بر جنسیت، مستلزم عبور از الگوهای تک نهادی و واکنشی و حرکت به سوی طراحی نظام‌هایی است که قادر باشند پیچیدگی، تداوم و چندبعدی‌بودن این پدیده را در سطوح مختلف شناسایی و مدیریت کنند. ادبیات معاصر حقوق بشر و سیاست گذاری عمومی نشان می دهد که خشونت جنسیتی، نه صرفاً نتیجه کنش فردی مرتکب، بلکه محصول تعامل هم زمان عوامل حقوقی، نهادی، اجتماعی و فرهنگی است؛ ازاین رو، پاسخ مؤثر به آن نیز نمی تواند به یک نهاد، یک فرآیند یا یک مرحله محدود شود (مری، ۲۰۰۹: ۲۳؛ مک کوئیگ، ۲۰۱۱: ۴۰). منطق چندلایگی در پاسخ به خشونت مبتنی بر جنسیت، بر این فرض بنیادین استوار است که این پدیده، نه یک واقعه منفرد و استثنایی، بلکه نتیجه تداخل و هم‌افزایی عوامل فردی، نهادی و ساختاری است و ازاین‌رو، مواجهه مؤثر با آن مستلزم طراحی پاسخ‌هایی است که بتوانند به‌صورت هم‌زمان در سطوح مختلف مداخله کنند (هرمان، ۲۰۰۵: ۵۷۵).

۳-۱. لایه اول: پیشگیری ساختاری

پیشگیری، نخستین و بنیادین‌ترین لایه پاسخ‌گویی است که هدف آن کاهش زمینه‌های بروز خشونت پیش از وقوع است. برخلاف تصور رایج، پیشگیری صرفاً به آموزش و آگاهی‌بخشی محدود نمی‌شود، بلکه شامل مجموعه‌ای از مداخلات ساختاری است: اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز، توانمندسازی اقتصادی زنان، تضعیف کلیشه‌های جنسیتی در نظام آموزشی و رسانه‌ها، و تقویت شبکه های حمایتی محلی (سازمان بهداشت جهانی، ۲۰۱۳: ۹؛ سازمان ملل زنان، ۲۰۲۰: ۳۳).

پیشگیری در این چارچوب، صرفاً اقدامی حمایتی یا اجتماعی تلقی نمی‌شود، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از تعهد حقوقی دولت در تضمین حقوق بشر است. اسناد بین‌المللی حقوق بشر بر این نکته تأکید دارند که دولت‌ها باید از طریق آموزش، آگاهی‌بخشی، اصلاح نگرش‌های تبعیض‌آمیز و بازنگری در سیاست های عمومی، شرایطی را فراهم آورند که خشونت مبتنی بر جنسیت به‌عنوان رفتاری غیرقابل‌قبول و ناقض حقوق بنیادین شناخته شود (گارسیا-مورنو و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۵۷۱). ویژگی مهم این لایه آن است که پیشگیری را از سطح اقدامات نمادین و مقطعی خارج کرده و به تعهدی مستمر و قابل ارزیابی تبدیل می‌کند.

۳-۲. لایه دوم: پاسخ کیفری حمایت‌محور

در صورت وقوع خشونت، نخستین واکنش رسمی نظام حقوقی، پاسخ کیفری است. اما در چارچوب پیشنهادی، پاسخ کیفری صرفاً به مجازات محدود نمی شود، بلکه باید حمایت رویه‌ای از بزه دیده را در مرکز قرار دهد. این حمایت شامل: جرم انگاری جامع همه اشکال خشونت (جسمی، روانی، جنسی، اقتصادی)، تسهیل بار اثبات، منع کلیشه های قضایی، محرمانگی رسیدگی، و حق برخورداری از وکیل و مشاور است (دفتر سازمان ملل در امور مواد مخدر و جرم، ۲۰۲۰: ۴۱؛ کمیته سداو، ۲۰۱۵: بند ۱۵). در رویه نهادهای حقوق بشری، بارها بر این نکته تأکید شده است که دادرسی کیفری در پرونده های خشونت مبتنی بر جنسیت، صرفاً به معنای اعمال واکنش کیفری نسبت به مرتکب نیست، بلکه بخشی از تعهدات رویه‌ای دولت‌ها در تضمین دسترسی مؤثر قربانیان به عدالت تلقی می‌شود (کمیته سداو، ۲۰۱۵: بندهای ۱۲-۱۴). اسناد بین‌المللی بر این نکته تأکید دارند که ساختارهای سنتی دادرسی کیفری، به ویژه در جرایم مبتنی بر خشونت جنسیتی، غالباً برای قربانیان تجربه‌ای پرتنش، فرساینده و حتی آسیب‌زا ایجاد می‌کنند. پرسش های تهاجمی، طولانی شدن فرآیند رسیدگی، مواجهه مستقیم با مرتکب و تردید در اعتبار اظهارات قربانی، از جمله عواملی هستند که می توانند به «قربانی‌سازی ثانویه» منجر شوند (هرمان، ۲۰۰۵: ۵۸۴؛ والکلیت، ۲۰۱۸: ۶۲). تشکیل دادگاه های تخصصی و آموزش قضات در زمینه حساسیت جنسیتی، از دیگر الزامات این لایه به شمار می‌رود (دیوان اروپایی حقوق بشر، ۲۰۱۳: بند ۵۸).

۳-۳. لایه سوم: جبران و بازتوانی

عدالت زمانی محقق می شود که آثار خشونت بر زندگی بزه دیده ترمیم گردد. جبران، مفهومی چندوجهی دارد و شامل اعاده وضع، جبران مادی و معنوی، خدمات پزشکی و روانشناختی، و تضمین عدم تکرار است (سازمان ملل متحد، ۲۰۰۵: بند ۱۸؛ شلتون، ۲۰۱۵: ۳۱۴). خشونت جنسیتی معمولاً پیامدهایی جسمی، روانی، اجتماعی و اقتصادی به همراه دارد و محدود کردن

پاسخ به محکومیت مرتکب، بدون پیش بینی خدمات جبرانی و بازتوانی، به تداوم آسیب و حاشیه‌نشینی قربانی می‌انجامد (سازمان ملل زنان، ۲۰۲۰: ۲۳). بازتوانی نیز به فرآیندی تدریجی اطلاق می‌شود که هدف آن بازسازی توان کنشگری بزه‌دیده و بازگشت او به زندگی عادی و مستقل است (هرمان، ۲۰۰۵: ۵۸۶). اسناد بین المللی تأکید دارند که جبران، مفهومی چندوجهی است و صرف پرداخت غرامت مالی را در بر نمی‌گیرد، بلکه شامل اشکالی چون درمان پزشکی و روانی، حمایت اجتماعی، توانمندسازی اقتصادی و بازگرداندن بزه دیده به موقعیتی امن و مستقل در جامعه می شود (دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر، ۲۰۱۸: ۳۰). در این چارچوب، دولت موظف است سازوکارهای جبرانی را فراهم کند، خواه از طریق صندوق حمایت از قربانیان و خواه از طریق الزام مرتکب به جبران خسارت.

۳-٤. لایه چهارم: پایش، ارزیابی و بازخورد

بدون نظام پایش و ارزیابی مستمر، حتی جامع ترین سیاست ها نیز در معرض ناکارآمدی قرار می‌گیرند. این لایه شامل: گردآوری نظام‌مند داده‌های جنسیتی، تعریف شاخص‌های عملکردی قابل سنجش، گزارش‌دهی دوره‌ای به مراجع ملی و بین‌المللی، و بازنگری مستمر سیاست‌ها بر اساس یافته‌های ارزیابی است (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بند ۳۱؛ سازمان ملل زنان، ۲۰۲۰: ۷۱). داده‌ها باید تفکیک‌شده و رعایت‌کننده اصول محرمانگی و کرامت بزه‌دیدگان باشند (مری، ۲۰۰۶: ۹۸). فقدان داده های معتبر و قابل اتکا، عملاً به نامرئی سازی خشونت علیه زنان و تداوم نقض حقوق بشر می‌انجامد و امکان سیاست‌گذاری مؤثر را سلب می‌کند. نهادهای بین‌المللی حقوق بشر بر این نکته تأکید دارند که داده های مربوط به خشونت مبتنی بر جنسیت باید به‌صورت نظام‌مند، مستمر و با رعایت استانداردهای حقوق بشری جمع‌آوری شوند (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بندهای ۳۲-۳۳). همچنین، مشارکت جامعه مدنی در فرآیند پایش، نقشی کلیدی در تضمین شفافیت و پاسخ گویی دارد (چارلزوورث، ۲۰۰۵: ۹). بازخورد مؤثر، مستلزم آن است که نتایج ارزیابی‌ها به‌صورت شفاف در اختیار نهادهای مسئول، کنشگران مدنی و حتی بزه‌دیدگان قرار گیرد تا امکان بازنگری سیاست‌ها و رویه‌ها فراهم شود (دفتر سازمان ملل در امور مواد مخدر و جرم، ۲۰۲۰: ۷۳). در مجموع، این چهار لایه به‌مثابه حلقه‌های به‌هم‌پیوسته یک نظام پاسخ‌گویی منسجم عمل می‌کنند که فقدان هر یک، کارآمدی کل نظام را با مخاطره جدی مواجه می‌سازد.

٤. الزامات تقنینی و نهادی تحقق چارچوب

چارچوب سیاستی چندلایه پیشنهادی برای تحقق عملی، نیازمند پشتوانه تقنینی و نهادی منسجم است. تجربه‌های ملی و بین‌المللی نشان می‌دهد که فقدان قانون‌گذاری منسجم و مبتنی بر رویکرد بزه‌دیده‌محور، یکی از عوامل اصلی ناکارآمدی سیاست‌ها در مقابله با خشونت مبتنی بر جنسیت است؛ به‌گونه‌ای که حتی وجود نهادهای متعدد و برنامه‌های اجرایی، بدون پشتوانه تقنینی روشن، به پراکندگی و عدم پاسخ‌گویی منجر می‌شود (مک‌کوئیگ، ۲۰۱۱: ۸۷؛ سازمان ملل زنان، ۲۰۲۰: ۱۱). از منظر حقوق بشر، قانون‌گذاری در حوزه خشونت مبتنی بر جنسیت صرفاً ابزاری برای جرم‌انگاری نیست، بلکه سازوکاری برای تحقق تعهدات مثبت دولت‌ها در پیشگیری، حمایت، رسیدگی و جبران محسوب می‌شود (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بندهای ۲۴-۲۷). در این بخش، الزامات در دو سطح تقنینی و نهادی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

٤-١. الزامات تقنینی: تدوین قانون جامع

نخستین و مهم ترین الزام تقنینی، تدوین قانون جامع خشونت مبتنی بر جنسیت است. چنین قانونی باید دارای ویژگی‌های ذیل باشد:

تعریف گسترده و چندبعدی از خشونت: برخلاف تعریف های محدود که خشونت را به اعمال فیزیکی یا جنسی تقلیل می‌دهند، قانون باید خشونت را در همه اشکال آن–جسمی، روانی، جنسی، اقتصادی و نهادی–در بستر خانواده، اجتماع و فضای مجازی شناسایی کند و مصادیق آن را با زبانی روشن تبیین نماید (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بند ۹). در رویکرد حقوق بشری، خشونت مبتنی بر جنسیت نه تنها به سبب وارد آوردن آسیب جسمی یا روانی، بلکه به دلیل نقض شأن انسانی، سلب خودمختاری و بازتولید فرودستی جنسیتی، واجد وصف نقض حقوق بشر تلقی می‌شود (بانچ، ۲۰۰۱: ۴۸۷).

پیش بینی تدابیر حمایتی فوری: قانون باید تدابیری مانند صدور دستورات حفاظتی فوری (از جمله منع تماس، خروج مرتکب از منزل)، آموزش عمومی، الزام نهادهای دولتی به تدوین برنامه‌های پیشگیری، و ارائه خدمات روان‌درمانی رایگان برای قربانیان را پیش‌بینی کند (شورای اروپا، ۲۰۱۱: مواد ۱۸-۲۳). اهمیت این تدابیر در آن است که حمایت فوری را به‌عنوان حق بزه‌دیده و تکلیف فوری نهادهای ذی‌ربط به رسمیت می‌شناسند، نه نتیجه احتمالی رسیدگی قضایی (سازمان ملل متحد، ۱۹۸۵: بندهای ۴-۵).

تعیین مسئولیت های روشن نهادها با ضمانت اجراهای مؤثر: ابهام در تعیین نقش نهادها، از جمله دستگاه قضایی، نهادهای اجرایی، نظام سلامت و خدمات اجتماعی، از عوامل اصلی ناکارآمدی قوانین ناظر بر خشونت مبتنی بر جنسیت شناخته شده است (کمیته سداو،

۲۰۱۵: بندهای ۱۸-۲۰). قانون جامع باید با تعیین دقیق وظایف، اختیارات و حدود مسئولیت هر نهاد، امکان پاسخ گویی و ارزیابی عملکرد را فراهم سازد و از انتقال مسئولیت میان نهادها جلوگیری کند (دفتر سازمان ملل در امور مواد مخدر و جرم، ۲۰۲۰: ۲۷). ضمانت اجراها نیز نباید به مجازات های کیفری محدود شوند، بلکه باید طیفی از ضمانت‌های اداری، مدنی و نهادی را دربرگیرند (فردمن، ۲۰۱۱: ۱۵۶).

تضمین دادرسی بزه‌دیده‌محور: در رویکرد حقوق بشری، دادرسی منصفانه صرفاً به معنای رعایت حقوق متهم نیست، بلکه مستلزم توجه فعال به موقعیت آسیب‌پذیر بزه‌دیدگان، حذف موانع ساختاری دسترسی آنان به عدالت و پیشگیری از بازترومازایی در فرآیند رسیدگی است (کمیته سداو، ۲۰۱۵: بندهای ۹-۱۱). قانون باید حقوقی چون دسترسی مؤثر به دادخواهی، اطلاع‌رسانی شفاف، مشارکت معنادار در فرآیند رسیدگی و برخورد محترمانه و غیرتحقیرآمیز را به‌عنوان حقوق بزه‌دیده شناسایی و تضمین کند (سازمان ملل متحد، ۱۹۸۵: بندهای ۴-۶).

٤-۲. الزامات نهادی: ساختارها و هماهنگی بین‌بخشی

در سطح نهادی، تحقق چارچوب چندلایه مستلزم ایجاد ساختارهای تخصصی و هماهنگی مؤثر میان نهادهای مختلف است. مهم‌ترین الزامات نهادی عبارتند از:

تأسیس نهاد مستقل ملی برای پایش و حمایت از قربانیان: بدون مرجع اجرایی مستقل و ناظر، هر قانونی صرفاً بیانیه ای تشریفاتی خواهد بود. این نهاد باید بتواند به صورت قانونی مداخلات حمایتی فوری مانند پناهگاه، مشاوره حقوقی رایگان، خدمات روان درمانی و پیگیری قضایی را فراهم کند (سازمان ملل زنان، ۲۰۲۰: ۵۵).

ایجاد واحدهای تخصصی در نهادهای عدالت و حمایت: تشکیل واحدهای تخصصی مقابله با خشونت جنسیتی در نیروی انتظامی، دادسراها، دادگاه ها و مراکز پزشکی قانونی، با حضور کارشناسان زن، مددکاران اجتماعی و قضات آموزش‌دیده، از الزامات کلیدی است (برگمان، ۲۰۱۳: ۲۲۲). این واحدها باید دستورالعمل‌های رویه‌ای ویژه رسیدگی به پرونده‌های خشونت مبتنی بر جنسیت را با تأکید بر حفظ کرامت بزه دیده، محرمانگی، سرعت رسیدگی و منع رویه‌های قربانی‌انگار تدوین و اجرا کنند.

هماهنگی بین‌بخشی و همکاری با جامعه مدنی: قانون باید با هماهنگی میان دستگاه قضایی، انتظامی، سازمان بهزیستی، آموزش‌وپرورش، رسانه‌ها و جامعه مدنی تدوین و اجرا شود تا صرفاً به یک قانون کیفری فروکاسته نشود (شورای اروپا، ۲۰۱۱: ماده ۹). مشارکت جامعه مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد در طراحی، اجرا و پایش سیاست‌های مقابله با خشونت جنسیتی، یکی از شاخص های اصلی انطباق اقدامات دولتی با تعهدات کنوانسیونی است و محدودسازی این

مشارکت می‌تواند کارآمدی حمایت‌های پیش‌بینی‌شده را به‌طور جدی تضعیف کند (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بندهای ۲۸-۳۰).

نظام پایش و ارزیابی مستمر: ایجاد سامانه یکپارچه گزارش‌دهی و پایش خشونت با هدف جمع‌آوری داده‌های معتبر، رصد آمار، شناسایی مناطق پرخطر و ارزیابی سیاست‌های اجراشده ضروری است. بدون داده های دقیق، سیاست گذاری هدفمند ممکن نخواهد بود (سازمان ملل زنان، ۲۰۲۰: ۷۱). گزارش‌دهی دوره‌ای به مراجع ملی و بین‌المللی و بازنگری مستمر سیاست‌ها بر اساس یافته‌های ارزیابی، حلقه نهایی چرخه پاسخ‌گویی را تشکیل می‌دهد (کمیته سداو، ۲۰۱۷: بند ۳۳). در مجموع، الزامات تقنینی و نهادی فوق، بیانگر گذار از رویکرد توصیه‌ای به رویکرد الزام‌آور است؛ رویکردی که در آن، هرگونه قصور نهادی یا نقض تعهدات حمایتی، واجد پیامد حقوقی مشخص تلقی می‌شود و بدین‌وسیله، بستر تحقق عملی حقوق بزه‌دیدگان و پاسخ‌گویی دولت فراهم می‌گردد.

نتیجه گیری

خشونت مبتنی بر جنسیت، در سطح تحلیل حقوقی، واجد ماهیتی فراتر از یک رفتار مجرمانه منفرد یا نابهنجاری اجتماعی مقطعی است و باید آن را به‌مثابه تجلی یک اختلال ساختاری در نظام توزیع قدرت، حمایت و مسئولیت حقوقی فهم کرد. چنین برداشتی، امکان فاصله گرفتن از رویکردهای تقلیل گرایانه‌ای را فراهم می‌آورد که پاسخ به خشونت را صرفاً در چارچوب واکنش کیفری یا مداخلات پسینی جست‌وجو می‌کنند و از لایه‌های پیشینی، نهادی و هنجاری این پدیده غفلت می‌ورزند. در این چارچوب، حقوق بشر نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از تعهدات صوری دولت‌ها، بلکه به‌مثابه عقلانیتی سامان‌دهنده در سیاست‌گذاری عمومی ظاهر می‌شود که بر محور کرامت انسانی، منع تبعیض و حق برخورداری از حمایت مؤثر بنا شده است. هنگامی که این عقلانیت با رهیافت‌های عدالت‌محور پیوند می‌خورد، امکان بازتعریف پاسخ حقوقی به خشونت مبتنی بر جنسیت فراهم می‌شود؛ پاسخی که در آن، تمرکز از واکنش‌های منفصل و موردی به سوی طراحی سازوکارهای منسجم، پیشگیرانه و ترمیم‌محور سوق می‌یابد.

تحلیل‌های انجام‌شده در این مقاله نشان داد که اتکای صرف به عدالت کیفری سنتی، هرچند در اعمال مجازات، اعلام قبح اجتماعی خشونت و تضمین پاسخ‌گویی مرتکبان ضروری است، به دلیل تمرکز واکنشی و پسینی، ساختار خشک دادرسی، بار اثبات سنگین بر دوش قربانی، و غفلت از ابعاد روانی، اجتماعی و اقتصادی خشونت، با ناکارآمدی‌های جدی مواجه است. در بسیاری موارد، فرآیند کیفری خود به منبع «آسیب ثانویه» برای بزه‌دیده تبدیل می‌شود و به جای حمایت و ترمیم، سبب انزوای بیشتر، بی‌اعتباری و انصراف از پیگیری حقوقی می‌گردد. در مقابل، عدالت ترمیمی با تأکید بر بازسازی کرامت آسیب دیده، احیای اعتماد و توانمندسازی بزه دیدگان، افقی را می‌گشاید که در آن قانون نه ابزار تنبیه صرف، بلکه سازوکاری برای بازتنظیم روابط ناعادلانه و ترمیم آسیب‌های ساختاری تلقی می‌شود. با این حال، کاربست عدالت ترمیمی در جرائم خشونت مبتنی بر جنسیت، به ویژه در بستر روابط نابرابر قدرت خانوادگی، نیازمند احتیاط، غربالگری دقیق و تضمین‌های حمایتی قوی است. هم‌زمان، عدالت اجتماعی با برجسته‌سازی نقش تبعیض‌های ساختاری، فقر، نابرابری در آموزش و اشتغال، و حذف نمادین زنان از عرصه عمومی، بر ضرورت اصلاح زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی مولد خشونت تأکید می‌کند.

برآیند این رهیافت‌ها، به سوی الگویی از پاسخ‌گویی حقوقی سوق می‌یابد که در آن، خشونت مبتنی بر جنسیت نه رخدادی استثنایی، بلکه پدیده‌ای قابل پیش‌بینی و قابل مداخله در سطوح مختلف سیاست عمومی تلقی می‌شود. در چنین الگویی، پیشگیری ساختاری، پاسخ کیفری حمایت‌محور، جبران و بازتوانی، و پایش مستمر، اجزای گسسته یک نظام نیستند، بلکه حلقه‌های به‌هم‌پیوسته زنجیره‌ای‌اند که غایت آن، تضمین امنیت انسانی و صیانت از کرامت فردی است.

چارچوب سیاستی چندلایه پیشنهادی در این مقاله، با تأکید بر چهار لایه اصلی-پیشگیری ساختاری، پاسخ کیفری حمایت‌محور، جبران و بازتوانی، و پایش و ارزیابی مستمر-نشان می‌دهد که چگونه می‌توان بدون فروکاستن پدیده به یک مسئله صرفاً کیفری، پاسخ‌گویی حقوقی را در سطوح مختلف سامان داد.

بر اساس یافته‌های این مقاله، پیشنهادهای زیر به منظور تحقق عملی چارچوب پیشنهادی ارائه می‌گردد:

در سطح تقنینی: تدوین قانون جامع خشونت مبتنی بر جنسیت با ویژگی های ذیل ضروری است: تعریف گسترده و چندبعدی از خشونت که همه اشکال جسمی، روانی، جنسی، اقتصادی و نهادی را در بر گیرد؛ پیش‌بینی تدابیر حمایتی فوری مانند دستورات حفاظتی، پناهگاه‌های امن و خدمات روان‌درمانی رایگان؛ تعیین مسئولیت‌های روشن نهادهای ذی‌ربط همراه با ضمانت اجراهای مؤثر اداری، مدنی و کیفری؛ و تضمین دادرسی بزه‌دیده‌محور با تأکید بر محرمانگی، سرعت رسیدگی و منع کلیشه‌های قضایی.

در سطح نهادی: تأسیس نهاد مستقل ملی برای پایش و حمایت از قربانیان خشونت با اختیارات قانونی کافی؛ ایجاد واحدهای تخصصی در نیروی انتظامی، دادسراها، دادگاه ها و مراکز پزشکی قانونی با حضور کارشناسان آموزش‌دیده؛ استقرار سامانه یکپارچه گزارش‌دهی و پایش خشونت برای جمع‌آوری داده‌های معتبر و تفکیک‌شده؛ و تسهیل همکاری مؤثر میان نهادهای دولتی و سازمان‌های جامعه مدنی در طراحی، اجرا و ارزیابی سیاست‌ها.

در سطح آموزشی و قضایی: آموزش مستمر و الزامی قضات، ضابطان دادگستری، مددکاران اجتماعی و کادر درمان در زمینه حساسیت جنسیتی، اصول عدالت بزه‌دیده‌محور و حقوق قربانیان خشونت؛ گنجاندن آموزش‌های حقوق بشر و عدالت جنسیتی در سرفصل دروس دانشگاهی حقوق و علوم جنایی؛ تدوین دستورالعمل‌های رویه‌ای ویژه رسیدگی به پرونده‌های خشونت مبتنی بر جنسیت با تأکید بر حفظ کرامت بزه‌دیده و منع رویه‌های قربانی‌انگار؛ و پذیرش شهادت و اظهارات قربانی بدون الزام به ارائه شواهد فیزیکی در موارد خشونت روانی و جنسی.

در نهایت، مواجهه حقوقی با خشونت مبتنی بر جنسیت مستلزم عبور از منطق واکنش‌های حداقلی و حرکت به سوی بازآرایی عقلانیت حقوقی در پرتو معیارهای عدالت و حقوق بشر است. این بازآرایی، قانون را از نقش منفعلانه پسینی خارج کرده و آن را به ابزار فعال تنظیم روابط اجتماعی، پیشگیری از بازتولید خشونت و تضمین برابری در حمایت حقوقی تبدیل می کند. تنها در پرتو چنین نگاهی است که می‌توان به نظمی حقوقی اندیشید که به‌جای انطباق با خشونت، در جهت مهار ساختاری آن عمل کند و امنیت، برابری و کرامت را نه به عنوان امتیاز، بلکه به مثابه حقوق بنیادین و غیرقابل تعلیق انسانی پاس بدارد.

فهرست منابع

فارسی

۱. آلستون، فیلیپ و گودمن، رایان. (۲۰۱۳). حقوق بشر بین‌المللی. تهران: انتشارات مجد.

۲. بانچ، شارلوت. (۲۰۰۱). حقوق زنان به عنوان حقوق بشر. مجله حقوق بشر، شماره ۲، صص ۴۸۵-۵۰۲.

۳. بوردیو، پیر. (۲۰۰۱). سلطه مردانه. تهران: نشر ثالث.

۴. بریث‌ویت، جان. (۲۰۰۲). عدالت ترمیمی و تنظیم پاسخگو. تهران: انتشارات میزان.

۵. برگمان، نیلس. (۲۰۱۳). مقابله با خشونت خانگی در اروپا. فصلنامه حقوق تطبیقی، شماره ۲۰، صص ۲۱۶-۲۳۲.

۶. چارلزوورث، هیلاری. (۲۰۰۵). توسعه جنسیتی در حقوق بین الملل. مجله حقوق بین الملل، شماره ۱۸، صص ۵-۲۵.

۷. دالی، کاتلین. (۲۰۰۶). عدالت ترمیمی و تعرض جنسی. فصلنامه جرم‌شناسی، شماره ۴۶، صص ۶۰۳-۶۳۸.

۸. دالی، کاتلین. (۲۰۱۱). پاسخ‌های عدالت به خشونت جنسی. تهران: نشر میزان.

۹. دالی، کاتلین و استابز، جولی. (۲۰۰۶). درگیری فمینیستی با عدالت ترمیمی. نظریه جرم‌شناسی، شماره ۱۰، صص ۹-۲۸.

۱۰. داف، آنتونی و همکاران. (۲۰۰۷). عدالت کیفری و حقوق بشر. تهران: انتشارات سمت.

۱۱. دوگان، کالین و ابوشرف، روضه. (۲۰۰۶). جبران خشونت جنسی در گذارهای دموکراتیک. در: جبران در عدالت انتقالی، تهران: نشر میزان، صص ۶۲۳-۶۴۹.

۱۲. زهر، هوارد. (۲۰۰۲). عدالت ترمیمی. تهران: انتشارات جنگل.

۱۳. سازمان ملل متحد. (۱۹۴۸). اعلامیه جهانی حقوق بشر.

۱۴. سازمان ملل متحد. (۱۹۶۶). میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی.

۱۵. سازمان ملل متحد. (۱۹۷۹). کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان (سِداو).

۱۶. سازمان ملل متحد. (۱۹۸۵). اعلامیه اصول بنیادین عدالت برای بزه‌دیدگان جرم و سوءاستفاده از قدرت.

۱۷. سازمان ملل متحد. (۲۰۰۵). اصول و رهنمودهای اساسی حق جبران برای قربانیان نقض فاحش حقوق بشر.

۱۸. سازمان ملل زنان. (۲۰۲۰). راهنمای قانون گذاری در زمینه خشونت علیه زنان. نیویورک: انتشارات سازمان ملل.

۱۹. سازمان ملل زنان. (۲۰۲۱). اندازه‌گیری همه‌گیری خاموش: خشونت علیه زنان در دوران کووید-۱۹. نیویورک: انتشارات سازمان ملل.
۲۰. سازمان بهداشت جهانی. (۲۰۱۳). پاسخ به خشونت شریک صمیمی و خشونت جنسی. ژنو: انتشارات سازمان بهداشت جهانی.
۲۱. سن، آمارتیا. (۱۹۹۹). توسعه به مثابه آزادی. تهران: نشر نی.
۲۲. شلتون، دینا. (۲۰۱۵). جبران در حقوق بین‌الملل. تهران: انتشارات خرسندی.
۲۳. شورای اروپا. (۲۰۱۱). کنوانسیون استانبول: پیشگیری و مبارزه با خشونت علیه زنان و خشونت خانگی.
۲۴. سازمان کشورهای آمریکایی. (۱۹۹۴). کنوانسیون بِلِم دو پارا: منع، پیشگیری و مجازات خشونت علیه زنان.
۲۵. گارسیا-مورنو، کلودیا و همکاران. (۲۰۱۵). پاسخ نظام سلامت به خشونت علیه زنان. مجله لانست، شماره ۳۸۵، صص ۱۵۶۷-۱۵۷۹.
۲۶. گاوریلیدس، تئو. (۲۰۰۷). نظریه و عمل عدالت ترمیمی. تهران: انتشارات جنگل.
۲۷. فردمن، ساندرا. (۲۰۱۱). تبعیض و حقوق بشر: مطالعه موردی جنسیت. تهران: نشر میزان.
۲۸. فریزر، نانسی. (۲۰۰۹). عدالت در مقیاس جهانی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲۹. کاسینز، آن. (۲۰۰۶). ایجاد توازن میان حقوق قربانیان تعرض جنسی و متهمان. مجله حقوقی ملبورن، شماره ۳۰، صص ۶۹-۱۰۴.
۳۰. کانل، رابین. (۲۰۰۵). مردانگی‌ها. تهران: نشر آگه.
۳۱. کمیته سِداو. (۱۹۹۲). توصیه عمومی شماره ۱۹: خشونت علیه زنان.
۳۲. کمیته سِداو. (۲۰۱۵). توصیه عمومی شماره ۳۳: دسترسی زنان به عدالت.
۳۳. کمیته سِداو. (۲۰۱۷). توصیه عمومی شماره ۳۵: خشونت مبتنی بر جنسیت علیه زنان.
۳۴. دیوان اروپایی حقوق بشر. (۲۰۰۹). رأی پرونده Opuz در برابر ترکیه.
۳۵. دیوان اروپایی حقوق بشر. (۲۰۱۳). رأی پرونده Eremia در برابر مولداوی.
۳۶. دفتر سازمان ملل در امور مواد مخدر و جرم. (۲۰۲۰). راهنمای پاسخ‌های عدالت کیفری حساس به جنسیت به خشونت علیه زنان. وین: انتشارات سازمان ملل.
۳۷. دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر. (۲۰۱۸). چارچوب حقوقی و پاسخ به خشونت علیه زنان. ژنو: انتشارات سازمان ملل.
۳۸. تمکین، جنیفر و کراهه، باربارا. (۲۰۰۸). تعرض جنسی و شکاف عدالت. تهران: انتشارات میزان.

۳۹. جردن، جان. (۲۰۰۴). سخن یک زن: پلیس، تجاوز و فرآیند گزارش‌دهی. مجله جرم‌شناسی بریتانیا، شماره ۴۱، صص ۶۷۹-۷۰۶.
۴۰. هرمان، جودیت لوئیس. (۲۰۰۵). عدالت از منظر قربانی. خشونت علیه زنان، شماره ۱۱، صص ۵۷۱-۶۰۲.
۴۱. استابز، جولی. (۲۰۰۷). خشونت خانگی و ایمنی زنان: چالش‌های فمینیستی با عدالت ترمیمی. مجله حقوقی سیدنی، شماره ۲۹، صص ۱۶۵-۱۹۰.
۴۲. والکلیت، ساندرا. (۲۰۱۸). قربانی جرم. تهران: نشر میزان.
۴۳. مک کوئیگ، روناک. (۲۰۱۱). حقوق بشر بین‌المللی و خشونت خانگی. تهران: انتشارات خرسندی.
۴۴. مری، سالی انگل. (۲۰۰۶). حقوق بشر و خشونت جنسیتی. تهران: نشر نی.
۴۵. مری، سالی انگل. (۲۰۰۹). خشونت جنسیتی: چشم اندازی فرهنگی. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
۴۶. مارشال، تونی. (۱۹۹۹). عدالت ترمیمی: مروری کلی. تهران: انتشارات میزان.
۴۷. نوسبام، مارتا. (۲۰۱۱). ظرفیت‌های انسانی و عدالت اجتماعی. تهران: نشر نی.
۴۸. نوواک، مانفرد. (۲۰۰۵). میثاق حقوق مدنی و سیاسی: تفسیر. تهران: انتشارات خرسندی.

لاتین

49.Connell, R. W. (2005). Masculinities (2nd ed.). Berkeley: University of California Press.
50.ECtHR (European Court of Human Rights). (2014). T.M. and C.M. v. Moldova. Application No. 11/26608.
51.IACtHR (Inter-American Court of Human Rights). (2009). González et al. ("Cotton Field") v. Mexico.